عکس‌ها: آیدین رهبر، شرق

گفت‌وگو با محمود حدادی درباره «دیوان غربی- شرقی» گوته

از چشم غربی*

پیام حیدرقزوینی

«دیوان غربی- شرقی»، حاصل سال‌های پیری «گوته» است و نوشتن آن نزدیک به ۱۰سال، بین سال‌های ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۴ به طول انجامیده است. این دیوان در کنار رمان «سال‌های سیر و سلوک ویلهلم مایستر» و «فاوست» از جمله آخرین آثار این شاعر دوران کلاسیک آلمان به شمار می‌رود. دیوان غربی - شرقی شامل دو بخش عمده و یک بخش کوچک است؛ بخش اول شامل تقریبا ۲۵۰قطعه شعر است که در واقع بزرگ‌ترین دفتر تغزلی گوته را تشکیل می‌دهد و بخش دوم دربرگیرنده حدود ۶۰ مقاله درباره فرهنگ و تاریخ و ادبیات ایران به قلم خود گوته است. بخش سوم هم شامل شعرهایی است که گوته پس از انتشار دیوان، ولی در همان حال‌وهوا سروده و پس از مرگ او جمع‌آوری و در انتهای دیوان منتشر شده است. گوته در دورانی که هنوز با مضمون فاوست درگیر است، به نوشتن اشعار دیوان غربی - شرقی روی می‌آورد. اشعاری که بیش از هر چیز، ملهم از اندیشه و ادبیات شرقی-ایرانی‌اند. گوته اگرچه کار بر روی مضمون فاوست را در سال ۱۷۷۰ یعنی در بیست‌ویک‌سالگی‌اش شروع می‌کند اما تا یک‌سال پیش از مرگش آن را اثری ناتمام می‌داند. به این ترتیب روایت گوته از فاوست در یکی از انقلابی‌ترین و پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخ شکل می‌گیرد و در آن سیر، حرکت جامعه غربی تصویر می‌شود. تصویری که به بیان «مارشال برمن» بهترین تراژدی «رشد و توسعه» است. شاید رجعت به جهان شرق در دیوان غربی - شرقی به نوعی تن‌ندادن به اراده‌گرایی مطلق دوران و هم‌پیمان‌نشدن با شیطان باشد. گوته در دورانی ایده یک ادبیات جهانی را به میانجی رجوع به ادبیات کلاسیک ایرانی و خاصه حافظ، طرح می‌کند که در غرب، «قدرت‌های جهان زیرین» آزاد شده‌اند و توان مهار آنها هم وجود ندارد. این همان چیزی است که گوته در منظومه «شاگرد جادوگر» هم به آن اشاره می‌کند. این اندیشه کانونی در آثار گوته یادآور یکی دیگر از مهم‌ترین متن‌های قرن نوزدهمی هم هست. جایی که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیستشان می‌نویسند: «قدرت‌های بورژوایی مدرن، جامعه‌ای که چنین ابزار و وسایل غول‌آسایی را برای تولید و مبادله ظاهر ساخته است، به مانند آن جادوگری است که دیگر نمی‌تواند آن قدرت‌های زیرزمینی را که با اوراد جادویی خود او بیدار گشته‌اند، مهار سازد». در چنین وضعیتی است که گوته به اندیشه شرقی و اشعار حافظ روی می‌آورد و دیوان غربی - شرقی را می‌سراید. ترجمه «محمود حدادی» از این اثر گوته، به تازگی برای بار دوم منتشر شده و به این بهانه با او گفت‌وگو کرده‌ایم. ترجمه حدادی از اشعار گوته به نثر است و در این گفت‌وگو او درباره زبان و سبک گوته و نیز اندیشه شرق‌شناسی او صحبت کرده است. حدادی در این گفت‌وگو تاکید دارد که «گوته خواسته است در دیوانش از ادبیات کهن جهان، خاصه مشرق بهره بگیرد و به پدیده‌ای به اسم ادبیات جهانی برسد». مدتی پیش «گوشه‌نشین یونان» هلدرلین با ترجمه حدادی منتشر شده بود و او اینک در حال ترجمه چکامه‌های این شاعر عصر کلاسیک آلمان است. اینک گفت‌وگو درباره گوته و دیوان غربی- شرقی او:

در مورد گوته گفته شده که زبان آلمانی در آثار او به گسترده‌ترین غنا و اوج ایجاز خود رسیده است. ویژگی‌های زبانی و سبکی اشعار گوته در دیوان غربی- شرقی چیست؟ زبان گوته در این اثر، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با دیگر آثار او دارد؟

گوته از حیث اندیشه و زبان، میراث‌دار چندین نهضت ترجمه و مکتب ادبی است، نهضت‌هایی که در مجموع، ادبیات رم و یونان باستان، انگلستان عصر رنسانس و ادبیات مشرق‌زمین را به زبان آلمانی دسترس‌پذیر کردند. خاصه نهضت‌های ترجمه چون کارشان دادوستد با زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است، در عمل از راه گرته‌برداری یا واژه‌آفرینی سهم بزرگی در غنابخشیدن به زبان دارند. تا پیش از گوته شرق‌شناسان آلمانی از میراث فارسی، بیشتر متون تهذیبی و اخلاقی را ترجمه می‌کردند؛ آثاری مثل گلستان سعدی یا حکایات لقمان را. چنین آثار پندآموزی چندان ویژگی بومی ندارند. گوته اولین شاعر آلمانی است که به فضای عاطفی شعر فارسی راه پیدا می‌کند و زبان دوپهلو و منش رندانه شاعران فارسی و دلایل تاریخی و اجتماعی این شیوه بیان و رفتار را درک و بر این اساس چنین زبان و منشی را در دیوانش بازآفرینی می‌کند. وی اساسا در دو دهه آخر عمرش رونق و رواج شرق‌گرایی را تجربه کرد و تاثیر مستقیم این تجربه را می‌توان بیشتر از همه در رمان آخر و پرحجم او، «سال‌های سیر و سلوک ویلهلم مایستر» دید.

ترجمه شما از اشعار دیوان به نثر است. از جمله ویژگی‌های این اشعار یکی هم جنبه روایی آنهاست. آیا نزد شما، روایی‌بودن این اشعار امتیازی برای ترجمه منثور آنها به شمار می‌رفت؟

اگر جانب روایی شعر وزنه بیشتری داشته باشد، بدیهی است که جرات مترجم را بیشتر و کار او را هم آسان‌تر می‌کند. شعری که بر نظم، وزن و موسیقی کلام استوار باشد و وانگهی شالوده‌اش هم غنایی، کار ترجمه را به‌مراتب دشوارتر می‌کند. مثلا شعر اصحاب کهف که همان قصه معروف همه ادیان یکتاپرستانه است، در روایت گوته دست‌کم این قوت قلب را به آدم می‌دهد که اگر وزن و قافیه را نمی‌توانی بازآفرینی کنی، موضوع و مضمون آن باری، قابل انتقال است. هرچند تجربه شعر نو و شعر معروف به سپید در عمل نشان می‌دهد که تغزل در نثر هم ممکن است و به عبارتی تغزل در انحصار سخن منظوم‌نیست.

درباره ترجمه شعر دو ایده کلی مطرح است: یکی بر ترجمه‌ناپذیری شعر پای می‌فشرد و معتقد است که ترجمه شعر ناممکن است و از این رو در ترجمه شعر سبک جا می‌ماند و تنها معنی قابل انتقال است؛ ایده دیگر مبتنی بر ترجمه‌پذیری شعر است. هرچند شاید هیچ‌یک از این دو ایده برای مترجم، قطعی به شمار نروند. ایده و تئوری شما در ترجمه شعر چیست؟

بستگی دارد به اینکه شعر برخاسته و زاییده کدام فرهنگ باشد. شعر می‌تواند حتی در زبان اصلی خودش هم گاهی به سختی قابل درک باشد تا چه رسد به ترجمه‌پذیری‌اش. در همین زبان و فرهنگ فارسی خود ما برای مثال شعر سبک هندی با آن تصاویر پیچیده و بسا معمایی‌اش در قیاس با غزل‌های شاداب و روشن سعدی سخت‌تر به ذهن راه می‌یابد، در نتیجه سخت‌تر هم قابل ترجمه است. پس نمی‌شود یک معیار مطلق در ترجمه شعر به دست داد. البته من داوطلبانه هم به سراغ ترجمه شعر نمی‌روم، چون به هر حال بخشی از آن، بخش موسیقایی‌اش که گاه حتی فراتر از قالب بستر، مضمون آن را هم تشکیل می‌دهد، اگر به نثر ترجمه کنیم، از دست می‌رود. به نظر گوته، چون هنرهای تجسمی به دلیل منع مذهبی نتوانسته‌اند که در ایران بالندگی داشته باشند، تصویرآفرینی‌های شاعران فارسی‌زبان، ذهنی‌تر و پیچیده‌تر است. اگر این قضاوت را درست بدانیم، در نتیجه ترجمه شعر فارسی علی‌الاطلاق دشوارتر خواهد بود.

شعرهای دیوان غربی - شرقی چیزی از قالب غزل که شاخص شعر حافظ است ندارند. به عبارتی گویا گوته از صورت شعر فارسی تاثیری نپذیرفته و فرم شعرهایش بیشتر آلمانی-اروپایی است. به این اعتبار آیا می‌توان گفت که تاثیر گوته از حافظ یا به طور کلی ادبیات شرقی، صرفا در مقوله محتوا و اندیشه بوده است؟ با توجه به این نکته، شما چقدر تلاش داشتید وجه ترجمه‌ای این اشعار نمایان باشد؟ به طور کلی آیا ترجمه شعر به فارسی، باید بوی شعر فارسی به خود بگیرد یا فاصله خود را با آن حفظ کند؟

نکته دقیق همین است که گوته هیچ‌وقت نخواسته است غزل‌سرا باشد، چه در دوره دیوانش چه بعد از آن. تاریخ شرق‌گرایی آلمان هم نشان می‌دهد آن دو، سه معدود شاعر آلمانی هم که مثل «روکرت» یا «پلاتن» خواستند تحت‌تاثیر اعتبار حافظ قالب غزل را به زبان آلمانی درآورند، در این راه هیچ از استقبال خوانندگانشان برخوردار نشدند. ملت‌ها و حوزه‌های فرهنگی ذوق خاص خود را دارند. این ذوق در حوزه ادب آلمانی در عمل، قالب غزل را پس زد. گوته از سر درک شخصی و از پیش، این نکته را دریافته بود و هیچ به راه آزمون فرم نرفت و حتی غزل را قالبی زیاده تنگ می‌دانست. همین نکته هم نشان می‌دهد که مقصود او در رجوع به شرق، دادوستد اندیشه بوده است نه یک رقابت صوری با شاعران فارسی‌زبان. برای رقابتی در سطح صورت هیچ زمینه عینی وجود نداشته است. بلکه واقعیت این است که هنرمندی با یک هنرمند دیگر روبه‌رو شده است و از او ذوق و الهام گرفته است. ذوق هم بیشتر به این خاطر می‌گوییم که گوته در سال‌های دراز کشورگشایی‌های ناپلئون، در آن سال‌ها که او صلح را در سراسر اروپا تباه کرده بود، دچار نوعی رخوت و فترت هنری شده بود؛ و حال آشنایی با حافظ شوق خلاقیت را دوباره در او بیدار می‌کند، چون می‌بیند حافظ هم به سهم خود همه عمر شاهد جنگ و نابسامانی در زادگاهش فارس بوده است و با این حال شادابی و شوق به زندگی را به گواهی اشعارش هرگز از دست نداده است. پس چیزی از رقابت در حیطه فرم یا صورت شعر در اینجا در میان نیست. طبیعی است گوته گاه در حد بازسرایی به مضمون این یا آن غزل حافظ، قطعه‌ای از انوری یا فردوسی و خاصه سعدی نزدیک شده است. در این صورت من واژگان اصل این اشعار را به وام گرفته‌ام تا جنبه اقتباسی آن در خود متن ترجمه مشهود باشد. شرق‌شناسی آلمانی شاید در تمامی موارد هم خودش معلوم کرده است کدام شعر دیوان گوته از کدام شعر شاعر ایرانی الهام یا وام گرفته است. من تمامی این ربط و پیوندها را هم از روی متن مرجعم در پیوست ترجمه‌ام آورده‌ام. به این ترتیب رد ادبیات فارسی را به روشنی می‌توان در این ترجمه دید، ولی نمی‌توان از این روش، قانونی خاص برای ترجمه بیرون آورد. گوته خواسته است در دیوانش از ادبیات کهن جهان، خاصه مشرق بهره بگیرد و به پدیده‌ای به اسم ادبیات جهانی برسد. بنابراین دیوانش پایه‌ای بینامتنی دارد. این ویژگی هدفمند باید که در ترجمه هم بروز می‌کرد.

> **نمی‌شود یک معیار مطلق در ترجمه شعر به دست داد البته من داوطلبانه هم به سراغ ترجمه شعر نمی‌روم چون به هر حال بخشی از آن، بخش موسیقایی‌اش که گاه حتی فراتر از قالب بستر، مضمون آن را هم تشکیل می‌دهد، اگر به نثر ترجمه کنیم از دست می‌رود**

حال که تاثیر گوته از اندیشه و ادب فارسی مطرح شد، بد نیست توضیح دهید ادب فارسی در گوناگونی‌اش چقدر به دیوان گوته راه یافته است؟ تصور رایج این است که گوته صرفا تحت‌تاثیر حافظ دیوانش را سروده است. در حالی که او به‌جز حافظ، با گلستان سعدی، قابوس‌نامه، آثار عطار، فردوسی، انوری و مولوی نیز آشنایی داشته است. این مساله چه تاثیری در ترجمه این اشعار به زبان فارسی دارد؟

همچنان که عرض کردم، هرجا که در شعر گوته ربط دور یا نزدیکی با این یا آن اثر از شاعران فارسی‌زبان می‌یافتم، حتما اصل این آثار را می‌خواندم و از سبک و واژگانشان بهره می‌گرفتم تا شباهت‌ها در خود ترجمه نمود پیدا کند؛ و همان‌طور هم که شما گفتید، الهام‌پذیری گوته محدود به حافظ نمی‌شود. البته حافظ بیشترین الهام‌بخشی را بر او داشته است. ولی گوته پس از آشنایی اولیه با حافظ دایم افق شناختش را از ادب فارسی گسترش می‌دهد و در این راه البته تسلطش بر چند زبان اروپایی به کمکش می‌آید. برای مثال عطار را با ترجمه فرانسوی آن خوانده است، قصاید هفتگانه را با ترجمه انگلیسی‌اش؛ و تاثیر معنوی او از شاعرانی که نام بردید، اینکه برای مثال از حافظ تغزل گرفته است، از سعدی تهذیب و حکمت، از فردوسی هم باز حکمت و از عطار اندیشه وحدت وجود را که تاییدی بر جهان‌نگری خودش بوده است. برای مثال دفتر «حکمت‌نامه» دیوانش گفت‌وگوی فشرده‌تری با مولوی و سعدی و عطار و اما دفتر «زلیخانامه»اش تاثیر بیشتری از حافظ دارد، جایی که «خلدنامه»اش به قصص قرآن نزدیک می‌شود.

دیوان غربی - شرقی از جمله آخرین آثار گوته به شمار می‌رود. آیا می‌توان رجوع به تفکر شرقی در این کتاب را، به نوعی در پیوند با دو اثر مهم دیگر گوته یعنی «رنج‌های ورتر جوان» و تراژدی «فاوست» دانست؟ ورتر جوان به میانجی اراده‌گرایی مطلق به سرنوشتی محنت‌بار دچار می‌شود و فاوست هم به دلیل عقل‌گرایی محض با شیطان هم‌پیمان می‌شود. آیا رجعت به شرق به نوعی گریز از این عقل‌گرایی و اراده‌باوری مطلق است که اروپای بعد از رنسانس با آن مواجه بود؟

بله، با این تعبیر شاید حتی بتوان آن دو کتاب گوته را از اولین نقدها بر مدرنیت دانست. اما به‌جز این، نقد اراده‌گرایی مطلق در چند اثر دیگر گوته هم نقشی کانونی دارد، از جمله در منظومه «شاگرد جادوگر» که خلاصه آن می‌گوید اگر توانستی غول را از شیشه برون بیاوری، باید بلد هم باشی که دوباره به آن برش بگردانی. یعنی که نباید حاصل دست انسان بر انسان غلبه پیدا کند و آدمی مقهور چیزی شود که خودش ساخته است. خب، سی سال از عمر گوته در قرن نوزدهم، در سال‌های سرآغاز صنعت گذشته است. او رقابت‌های خونین استعماری کشورهای نو صنعتی را از نزدیک دیده است و برایش ظهور ناپلئون، نشانه همین رقابت‌های ویرانگر بوده است. گوته مطلق‌خواهی این سردار فرانسوی را عینیت یافتن شخصیت‌هایی مثل ورتر یا فاوست می‌دانسته است. برای همین در دیوانش و در رمانی که به اسم «سال‌های سیر و سلوک ویلهلم مایستر» بعد از دیوان نوشت، از سلوک شرقی آن روزگار، یعنی از تسلیم در قبال مشیت برتر طبیعت و رضا به آنچه داده اوست، به‌عنوان نوعی برابرنهاد در پیش مطلق‌خواهی غربی تمجیدمی‌کند.

همان‌طور که اشاره کردید گوته در دورانی به سرایش دیوانش می‌پردازد که غرب در آستانه استیلای بر جهان بوده است. انسان غربی در پی عصر روشنگری، خود را در نقطه مرکزی دنیا می‌بیند و همه‌چیز را ابژه شناخت خود قرار می‌دهد. گوته در این دوران است که به فکر وحدت ملت‌های جهان و خلق ادبیاتی جهانی برای تفاهم آنها می‌افتد. بر این اساس مهم‌ترین ویژگی‌های نگاه شرق‌شناسانه او چه بوده است؟

در سال‌های آخر زندگی او روند یکپارچه شدن جهان شتابی هرچه بیشتر می‌گیرد، خاصه استعمار انگلیسی تا به هند و آسیای دور می‌رود. ولی این یکپارچگی تنها در عرصه مادی، اقتصادی و مالی است که تحقق می‌یابد، آن هم با کژتابی‌های فراوان و تقسیم‌کردن دنیا به ملت‌های برتر و ملت‌های استعمارزده. گوته با وام‌گیری از تورات، انجیل، قرآن، باری با تکیه بر ادبیات روحانی جهانشمول و اما ادبیات کلاسیک ملت‌ها سعی می‌کند در این روند جهانی شدن جایی هم برای روح مشترک بشریت، یا به تعبیری گوشه‌ای هم برای معنویت باز کند.

اشاره کردید که فضای اروپا در زمان نگارش این دیوان به واسطه جنگ‌های ناپلئونی ملتهب و بحرانی است. وضعیت آشوب‌زده اروپا چقدر در روی‌آوردن گوته به شرق تاثیر داشته است؟ به عبارتی آیا این واقعیت انضمامی اطراف گوته بوده که موجب ایجاد میل گریز از غرب و هجرت به شرق در او می‌شود؟ با این وجود جهان شرق هم در این دوره وضعیت نابه‌سامانی دارد و برای مثال ایران قاجاری درگیر جنگ‌های تزاری است. آیا وقتی گوته از «هجرت» به «دیار پاک شرق» سخن می‌گوید، منظورش صرفا دنیای شعر و عرفان شرقی است؟

باید با تاکید تمام بگوییم که میل هجرت گوته به شرق، برای مثال، میل آمدن به ایران عهد شاهان قاجار نبوده است، می‌دانیم که گوته هم روزگار فتحعلی‌شاه بوده است و ایران فتحعلی‌شاهی هم درگیر جنگ با روسیه. پس برای او معنا نداشته که از یک سرزمین جنگ‌زده به سرزمینی آن هم جنگ‌زده پناه ببرد. پناه برای او همان ادبیات کهن، کلاسیک شرقی- فارسی بوده است، با اندک امید آنکه مگر با تکیه بر این ادبیات بتوان شکاف میان ملت‌ها را کم کرد. بسا که این رجوع به گذشته نشانه‌ای هم از ناامیدی در خود داشته باشد. درست مثل کسی که از سال‌های کودکی‌اش یاد می‌کند، جایی که می‌داند با این یادکرد به معصومیت بهشتی آن دوران بازگشتی نمی‌یابد.

بعد از قرون وسطی، نویسندگان و متفکران غربی پیاپی به کشف هنر و اندیشه یونان و رم باستان می‌روند. از قضا یکی از نمونه‌های بارز این رویکرد را در «فریدریش هلدرلین» می‌بینیم که رمان «گوشه‌نشین یونان»ش را هم خود شما به فارسی برگردانیدید. اثری که بی‌شباهت به «رنج‌های ورتر جوان» هم نیست. گوته نیز در ابتدا به میراث دوران باستان یونان و رم توجه می‌کند. اما چرا نگاهش در ادامه معطوف به شرق می‌شود؟ از این منظر چه تفاوت‌هایی میان گوته و هلدرلین وجود دارد؟

خب، کشف یک فرهنگ، نافی کشف فرهنگ دیگر نیست، بلکه آدمی را حتی به کشف‌هایی بیشتر ترغیب می‌کند. طبیعی است، اندیشه و هنر اروپایی در درجه اول وامدار یونان باستان است. ادیان و ادب شرقی را اروپایی‌ها دیرتر کشف می‌کنند، آن هم بعد از پوست‌انداختن از تعصبات مذهبی‌شان؛ و ادبیات شرقی بعدها بیشترین تاثیر را بر تفکر رمانتیک می‌گذارد که به سهم خود پیشگام شناخت انسان از دریچه روانشناسی است. هلدرلین در بازگشت به یونان باستان بسیار پیگیرتر است. او در تمدن یونان، انسان و آسمان و طبیعت را در هماهنگی می‌بیند و احیای آن را هم شرط عاقبت به‌خیری تاریخ می‌شمرد. جایی که نگاه گوته به ورتر شاید بیشتر در پی روانشناسی فرد باشد. البته نهضت کلاسیک آلمانی بی‌شناخت هنر یونانی ممکن نبود که شکل بگیرد.

آیا رجوع گوته به شرق را باید در تداوم سنتی دانست که بعد از قرون وسطی شکل گرفت و در قرن نوزدهم به رمانتیسم منجر شد؟ اگرچه گوته به‌طور کلی قرابتی با رمانتیک‌ها نداشته، اما به هرحال رمانتیک‌ها شرق را خاستگاه تمدن انسانی می‌دانستند و گوته هم شرق را «سرچشمه تبار انسانی» می‌نامد. نسبت و رابطه گوته و اندیشه رمانتیک‌ها چیست؟

گوته بیشتر در حوزه فلسفی است که از نهضت رمانتیک فاصله می‌گیرد و در آن نوعی تاریک‌اندیشی می‌بیند. ولی نهضت رمانتیک بسیار غنی‌تر و متنوع‌تر از آن است که بتوان یکپارچه ردش کرد. اینکه انسان مقهور طبیعت است، از موتیف‌های کانونی هنر رمانتیک و نمونه‌اش هم در شعرهای گوته زیاد است. ادبیات مشرق را هم بیشتر همین رمانتیک‌ها ترویج می‌کنند و همان‌طور که خودتان مثال آوردید، در دیوان گوته هم به این موتیف‌ها برمی‌خوریم.

هگل و گوته هم‌دوره هم بوده‌اند و بیش از هر دو نفر دیگری فلسفه و ادبیات آلمانی را، به فلسفه و ادبیات جهانی بدل کردند. اما رابطه و تاثیر آنها بر یکدیگر در تاریخ اندیشه سده نوزدهم آلمان، تا حدود زیادی ناشناخته و شبهه‌برانگیز باقی مانده است. همواره این پرسش مطرح بوده که شهود گوته و ادراک هگل چه نسبتی با هم داشته‌اند؟ گوته خاصه در همین دیوان غربی - شرقی نگاهی معطوف به شرق دارد و آن را می‌ستاید. در تقسیم‌بندی هگل، تاریخ شرق همانا کودکی فرآیند جهانی است. گوته چقدر با فلسفه هگل و تقسیم‌بندی تاریخ جهان او آشنا بوده است؟

در این مورد دانش خاصی که به گفتن بیرزد، ندارم. گوته در فلسفه بیش از همه به باروخ اسپینوزا و دید وحد وجودی او نزدیک بوده است. اما از نامه‌نگاری‌هایش با کانت و هگل قاعدتا می‌شود به جزییات اندیشه این سه ادیب رسید. اندیشه دیالکتیکی که به هر حال از محورهای بنیادی نمایشنامه فاوست است. تایید دیالکتیک را گوته در ضمن، در تحمیدیه مشهور گلستان سعدی هم می‌بیند، در قطعه‌ای که تداوم هستی انسانی را به ممد و مفرح‌بودن دم و بازدم سینه برمی‌گرداند که بارزترین پدیده دیالکتیکی در انسان است و بسیار هم روحانی، اگر منشا و مبدا آن را نفخه الهی بگیریم. برای همین هم این تحمیدیه را در دیوانش می‌آورد. ولی در دوران هگل و گوته ظاهرا مقایسه تاریخ بشری با مراحل بلوغ یا عمر انسانی، مقایسه‌ای رایج بوده است. از این دیدگاه همسویی این هر دو، باید در این نکته باشد که گوته هم تمدن شرقی-کنعانی را دوران کودکی انسانی و از این حیث دورانی خالی از پدیده «از خود بیگانگی اجتماعی» می‌داند. این دیدگاه، همچنان که گفتید، بیش از همه در شعر «هجرت»، در سرآغاز دیوانش تجلی پیدا می‌کند.

مدتی بعد از گوته، دیگر هموطن او مارکس، در توصیف شرق، بر مساله استبداد آسیایی دست می‌گذارد. گوته چقدر از وضعیت ایران زمان خود یا به طور کلی مناسبات اجتماعی شرق خبر داشته است؟

ازقضا یکی از برجستگی‌های گوته، حتی در مقایسه با شرق‌شناسان آلمانی نسل‌های بعد از خودش، یعنی کسانی چون روکرت و حتی خانم شیمل این است که نگاه همه‌جانبه‌ای به شرق و ایران داشته است. گوته در بخش مقالات دیوانش در باب منشا دولت در شرق، زمینه پیدایش استبداد شرقی، ویژگی‌های عرفان ایرانی، منشا غلو و خودشکنی در شعر فارسی، یا ویژگی صور خیال در این شعر، دیدگاه‌هایی ارایه می‌دهد و حتی نگاهی هم به شرایط سیاسی دوران فتحعلی‌شاه، بر محور میرزا ابولحسن‌خان شیرازی، وزیرمختار این شاه می‌اندازد. شرق شناسان انگلیسی چون از نزدیک ایران را می‌دیدند، نگاهی واقع‌بین‌تر به این کشور داشتند. برعکس، آلمانی‌ها که به ناچار از راه ادبیات به فضای این جامعه نزدیک می‌شدند و به ناچار هم در دوره کلاسیک ادبیات آن محدود می‌ماندند. زیرا ادبیات عصر فتحعلی‌شاهی برای شرق‌شناسان ارزش ترجمه نداشته است؛ و گوته هم که خود، فارسی نمی‌دانسته است. با این حال توانسته است از راه مطالعه و دیدی جامع نگر، چشم‌انداز متنوع‌تری از ایران به دست بیاورد.

* عنوان رمانی از جوزف کنراد

نگاه

در حاشیه «دیوان غربی - شرقی» گوته

اشعاری برای ادبیاتی جهانی

گوته از جمله مهم‌ترین نمادهای دوران کلاسیک آلمان است. او در دورانی به عرصه ادبیات آلمان پا می‌گذارد که فضای فکری و ادبی آلمان در یکی از درخشان‌ترین دوره‌های خود به سر می‌برد. کسانی چون کانت، هگل، شیلر، هردر، موتزارت، بتهوون و شوبرت از جمله هم‌روزگاران گوته بوده‌اند. «دیوان غربی - شرقی» گوته در ایران و به واسطه توجه این شاعر آلمانی به حافظ، کم‌وبیش شناخته شده است، اگرچه تا سال‌ها ترجمه کاملی از این دیوان در دست نبود و تنها بخش از اشعار، آن هم نه به صورت دقیق، به فارسی ترجمه شده بود. گوته در سرایش این دیوان بیش از هر چیز تحت تاثیر اندیشه و اشعار حافظ بوده اما این همه ماجرا نیست و شناخت گوته از جهان شرق و شاعران ایرانی تنها محدود به این شاعر کلاسیک ایرانی نبوده است. آشنایی گوته با جهان شرق به دوران کودکی او بازمی‌گردد. زمانی که او به واسطه تورات، افسانه‌های هزارویکشب و سفرنامه‌های موجود تصویری از جهان شرق به دست می‌آورد. دیگر اینکه شرق‌شناسی در غرب بعد از رنسانس گسترش زیادی یافت و متفکران غربی به این واسطه بیش از پیش با جهان شرق آشنا شدند. گوته در این بستر و در فضایی که اروپا درگیر جنگ‌های ناپلئونی است، میل هجرت به شرق می‌یابد. اروپا در دوران رنسانس، مطلقیت هنجارهای بسته قرون وسطایی را پشت سر می‌گذارد و در ادامه و در گامی فراتر در راه شناخت فرهنگ‌های کهن به شرق رومی‌آورد و به این ترتیب شرق‌شناسی بدل به نهضتی می‌شود که سنت آن تا به دوره رمانتیک، یعنی میانه قرن نوزدهم تداوم می‌یابد. دیوان گوته نمونه‌ای درخشان در همین چارچوب است.

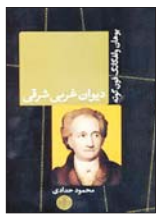

دیوان غربی – شرقی

یوهان ولفگانگ فون گوته
مترجم: محمود حدادی
ناشر: کتاب پارسه

این دیوان مفصل‌ترین دفتر شعر او و در عین حال نتیجه تلاش این شاعر کلاسیک آلمانی در راه پایه‌گذاری ادبیات جهانی در آستانه جهانی‌شدن رابطه میان ملت‌هاست. دفترهای ۱۲گانه این دیوان همان‌گونه که حدادی در مقدمه کتاب به آن اشاره می‌کند، هرکدام در کنار عنوان آلمانی یک عنوان فارسی، یا عربی هم دارند و شاید هم در تنوع، الگویشان نظام سال با ماه‌ها و فصل‌هایش باشد، چراکه مثل فصل‌ها، هرباره یک خویشاوندی و همجواری سه‌گانه در آنها به چشم می‌خورد. مغنی‌نامه، حافظ‌نامه و عشق‌نامه، یعنی سه دفتر اول، بیش از همه از شیوه حافظ تاثیر گرفته‌اند، در پی آنها سه دفتر نظاره‌گری و باریک‌اندیشی، یعنی تفکرنامه، رنج‌نامه و حکمت‌نامه می‌آیند و سپس دفترهای تیمورنامه، زلیخانامه و ساقی‌نامه که پیوستگی‌شان در عملگرایی و پویندگی است و سرانجام مجموعه سه‌گانه آخر، یعنی مثل‌نامه، فارسی‌نامه و خلدنامه با موضوع مشترک دین و ملکوت. اما این اثر گوته در زمان انتشارش و به دلیل فضا و زمینه بیگانه‌اش و از آن بیشتر محض ابای عوام به جنگ‌های صلیبی و عقیدتی عادت کرده، استقبال چندانی نیافت، گو اینکه گوته در این میان از شوق شعر فارسی هنوز خوش داشت دفترهای این دیوانش را حتی مفصل‌تر کند.

بنابراین ضروری دید در راه شناساندن دفتر شعرهای شرقی‌اش، با پژوهش‌هایی فشرده در باب میراث مکتوب آسیا، خاصه تاریخ فرهنگ ایران، مجموعه جستاری را با عنوان «یادداشت‌ها و مقالات برای درک بهتر دیوان» پیوست پایانی آن کند.

گزارش

از خیابان انقلاب به بعد-۸

بازآفرینی کتاب

پیام حیدرقزوینی: اگر امروز از کتابفروشان راسته انقلاب درباره وضعیت فروش کتاب سوال کنی، غالبا از فروش ناچیز کتاب می‌گویند و دلایل مختلفی هم برای به وجود آمدن این شرایط مطرح می‌کنند. اما در همین وضعیت، بخش قابل‌توجهی از کتاب‌هایی که فروش مناسبی دارند، آثاری هستند که در گذشته منتشر شده‌اند. شاید یکی از دلایل این اتفاق، قیمت کتاب‌های تازه منتشرشده باشد و شاید هم کیفیتشان. مثلا وقتی از کتابفروش «انتشارات توس» درباره کتاب‌های پرفروشش می‌پرسی، هیچ کتاب جدیدی را به‌عنوان اثر پرفروش نام نمی‌برد و تنها برخی آثار جدید را به‌عنوان کتاب‌های محبوب مخاطبان معرفی می‌کند. محبوب به این معنا که مشتریان درباره آن پرس‌وجو می‌کنند یا در همان کتابفروشی آن را ورقی می‌زنند اما امکان خریدش را به دلیل قیمت بالایش ندارند.

اما این اتفاق را نمی‌توان به‌عنوان چیزی کلی در نظر گرفت چراکه در مورد همه کتاب‌های تازه منتشر شده صدق نمی‌کند. مثلا در قفسه کتاب‌های پرفروش کتابفروشی «انتشارات مولی»، آثاری دیده می‌شود که غالبا جزو کتاب‌های تازه منتشر شده‌اند. در همین شرایط کتاب‌هایی هم هستند که در عرض یک‌سال به چاپ چندم می‌رسند حتی اگر قیمتشان چندان ارزان هم نباشد. پس شاید بازار کتاب محدودتر از گذشته شده اما هنوز مشتریان و مخاطبان خود را دارد.

اما جز شرایط اقتصادی فعلی که بازار تولید و فروش کتاب هم بخشی از آن است، تابستان همیشه فصل رکود فروش کتاب بوده است. تعطیلی دانشگاه‌ها در تابستان موجب می‌شود کتابفروشی‌های انقلاب بخشی از مشتریان ثابت خود را از دست بدهند و این اتفاقی است که بسیاری از کتابفروشان این راسته به آن اشاره می‌کنند. در این شرایط کتابفروشی «انتشارات افق» که کتابفروشی نسبتا تازه تاسیسی هم هست، در ماه ابتدایی تابستان طرحی را اجرا می‌کند تا شاید کمی از رکود فصلی بازار کتاب بکاهد.

این روزها در کتابفروشی افق، کتاب‌های دست‌دوم این نشر با قیمت یک‌سوم پشت جلد خریده می‌شود و بعد در قفسه‌هایی جداگانه با نصف قیمت پشت جلد به فروش می‌رسد. اگرچه یکی از کتابفروشان این کتابفروشی میزان استقبال از این طرح را مناسب می‌داند، اما با گذشت تقریبا نیمی از زمان اجرای طرح، تنها دو قفسه کوچک کتابفروشی به کتاب‌های نصف قیمت اختصاص یافته‌اند. اما به هرحال در میان همین چند کتابی هم که در این دو قفسه چیده شده‌اند، چند کتاب شاخص دیده می‌شود که برخی از آنها هم در همین یکی دو سال اخیر منتشر یا تجدید چاپ شده‌اند. از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در یکی از این دو قفسه دیده می‌شود، کتاب «در جست و جوی واقعیت» محمدعلی سپانلو است.

کتابی که جلد دوم یا به نوعی ادامه کتاب «بازآفرینی واقعیت» به شمار می‌رود. سپانلو در «بازآفرینی واقعیت» منتخبی از نویسندگان معاصر ایران را تا اواخر دهه ۵۰ گرد آورد و به جز مقدمه کلی کتاب، برای هر داستان هم مقدمه‌ای درباره نویسنده‌اش نوشته است.

او بعدها ادامه این کار را در کتاب «بازآفرینی واقعیت» پی گرفت. کتابی که سال گذشته توسط همین نشر افق تجدید چاپ شده بود. سپانلو در این اثر، ۳۰ داستان از نویسندگان ایرانی که بیشترشان

نخستین آثار جدی‌شان را از اواسط دهه ۵۰ به این‌سو نوشته‌اند، با همان روش کتاب قبلی، گردآورده است. غزاله علیزاده، جعفر مدرس‌صادقی، محمد کلباسی، امیرحسین چهلتن، محمد محمدعلی و ابوتراب خسروی از جمله نویسندگانی‌اند که داستانی از آنها در این کتاب دیده می‌شود. سپانلو در مقدمه کتاب درباره جلد دوم، این توضیح را آورده است: «فرض ما از آغاز بر این بود که جلد دوم، آثار نویسندگانی را در بر خواهد گرفت که پس از سال ۱۳۵۷، در سطحی حرفه‌ای تثبیت شده‌اند. اما این فرنهاد، معدودی از ۳۱نفر نویسندگان این کتاب را دربر می‌گیرد و این مهم نیست زیرا فقط یک بی‌نظمی شکلی است؛ مهم آن است که در جست‌وجوی واقعیت بتواند تبلور و توسعه زمینه‌هایی را که در کار گذشتگان وجود داشت در هنر نسل بعدی نشان دهد».

سپانلو در جایی دیگر از مقدمه‌اش اشاره می‌کند که معیار انتخاب، در کتاب «در جست‌وجوی واقعیت»، برخلاف کتاب قبلی، خود قصه بوده است و نه نویسنده. «در جست‌وجوی واقعیت» با قیمت ۳۰هزارتومان تجدید چاپ شده و در این روزها می‌توان با نصف قیمت آن را در این قفسه مخصوص کتابفروشی «نشر افق» خریداری کرد. اما به جز این، یک کتاب دیگر هم از سپانلو در قفسه دیده می‌شود: «قایق‌سواری در تهران». مجموعه شعری که انتشارش به دلیل مشک